



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نوری مفیدی

تاریخ: ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۷

موضوع کلی: القول فی قسمته و مستحقیه

مصادف با: ۱۳ شعبان ۱۴۳۹

موضوع جزئی: مسأله دوم - مقام اول: بررسی اعتبار ایمان در اصناف ثلاثه - بررسی مسئله طبق مبنای مشهور و مبنای مختار

جلسه: ۱۰۰

سال هشتم (سال پنجم خمس)

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بررسی مسئله طبق مبنای مشهور و مبنای مختار

در بحث از اعتبار ایمان در اصناف سه گانه که مستحق خمس هستند، ادله مشهور مبنی بر اعتبار ایمان ذکر شد. از این هفت دلیل هیچ یک نتوانست مدعای مشهور را ثابت کند. نتیجه بحث بعد از بررسی ادله می بایست علی کلا المبنیین مورد ملاحظه قرار گیرد؛ چون عرض کردیم در مورد اینکه خمس متعلق به چه کسی است و آیا به سهام سته تقسیم می شود یا خیر، طبق مبنای مشهور متعلق به شش گروه است و لذا به شش سهم تقسیم می شود؛ خدا، رسول، ذی القربی، یتامی، مساکین و ابناء السبیل. اما در مقابل، یک نظر این است که خمس بأجمعه متعلق به امام است، یا ملکاً یا استحقاقاً و ما نیز این نظر را برگزیدیم.

الف) بنا بر مبنای مشهور: اگر بخواهیم طبق مبنای مشهور مسأله را مورد بررسی قرار دهیم، ملاحظه فرمودید که هیچ یک از این ادله هفت گانه نتوانست اعتبار ایمان را در مستحقین خمس اثبات کند. تنها نکته ای که بنا بر مبنای مشهور می توانیم ذکر کنیم، این است که احتیاط کنیم؛ یعنی بگوییم درست است از نظر استدلال راهی برای اثبات اعتبار ایمان نداریم ولی از آن جا که مشهور ایمان را معتبر می دانند و حتی برخی ادعای اجماع کرده اند، رعایتاً للمشهور بل الاجماع المنقول، بگوییم خمس را به غیر شیعه نباید داد.

پس تنها راهی که برای اثبات نظر مشهور بنا بر مبنای خود مشهور باقی می ماند، طریقه احتیاط است. یعنی بگوییم احتیاط اقتضا می کند نیمی از خمس را به اصناف سه گانه ای بدهیم که علاوه بر انتساب به هاشم، شیعه نیز هستند.

ب) بنا بر مبنای مختار: اما بنا بر مبنای مختار که اساساً خمس به شش سهم تقسیم نمی شود بلکه باجمعه متعلق به امام است، دیگر جایی برای این بحث باقی نمی ماند. اگر ملتزم شدیم که امر خمس بید الامام است و همه خمس باید در اختیار امام قرار گیرد، قهراً بر اساس مصلحتی که امام یا نایب امام تشخیص می دهد، می تواند خمس را مصرف کند. ممکن است امام مصلحت را در این ببیند که خمس را به یک غیر شیعه بدهد؛ این مانعی ندارد. حتی بالاتر، ممکن است مصلحت را در این ببیند که مقداری از خمس را به کافر بدهد. یعنی این مال که در اختیار امام است، باید در جهت صلاح اسلام و مسلمین صرف شود. یک جا ممکن است صلاح اسلام و مسلمین این باشد که به یک کافری پول داده شود. به هر دلیل اگر امام تشخیص دهد که این مقدار از خمس به کافر داده شود، متضمن صلاح برای اسلام و تقویت اسلام است، بر اساس این مبنا،

هیچ مشکلی در این نیست. چون اختیار امر خمس بید الامام است و امام یصرفه فی ما یراه مصلحتاً. می‌تواند این خمس را در چیزی صرف کند که مصلحت می‌بیند. بنابراین دیگر وجهی باقی نمی‌ماند برای اینکه بگوییم در مستحقین خمس آیا ایمان اعتبار دارد یا ندارد.

در مورد سیادت و انتساب به هاشم از طریق پدر هم عرض کردیم نهایت چیزی که از برخی ادله [مثل مرسله حماد] استفاده می‌شود، اولویت است، آن هم عند التزاحم. یعنی اختیار امر خمس به دست امام است و او هر چه مصلحت ببیند، بر اساس آن مصلحت عمل می‌کند. اما اگر در جایی بین یک فقیر هاشمی و فقیر غیر هاشمی تزاحم پیش آمد، این‌جا اولویت هاشمیین قابل استفاده است. پس طبق مبنای ما صرفاً یک اولویت یا احقیت برای سادات ثابت می‌شود. این به خاطر چند روایتی است که در مورد سیادت و انتساب به هاشم داریم.

اما در مورد ایمان همین را هم نداریم که حتی اولویت را از آن استفاده کنیم. در مورد اعتبار ایمان در مستحقین خمس، ما دلیلی نداریم که بر مبنای خودمان یک اولویتی را عند التزاحم برای هاشمیین اثبات کنیم. در مورد سیادت به خاطر روایات ما قائل به اولویت شدیم؛ عرض شد روایاتی است که به نوعی بحث از اعطاء خمس به هاشمیین را مطرح می‌کند. این روایات را با توجه به اینکه گفتیم امر خمس بتمامه به دست امام است، به این نحو معنا کردیم که اختیار خمس به دست امام هست اما در عین حال همان شارعی که اختیار خمس را به دست امام داده، اولویت مصرف را در مواضع خاصی بیان کرده است. لذا این هیچ منافاتی با اختیار امام ندارد؛ امام می‌تواند خمس را در جایی که مصلحت می‌داند صرف کند. اما اگر مزاحمت بین فقیر هاشمی و فقیر غیر هاشمی ایجاد شد، اولویت با فقیر هاشمی است. اما در مورد مسأله ایمان، ما دلیل قابل اعتنایی نداریم که به استناد آن دلیل، بتوانیم اولویت را برای مؤمنین ثابت کنیم.

عمده ادله قائلین به اعتبار ایمان و مهم‌ترین و محوری‌ترین آن، مسأله قیاس خمس با زکات و بدلیت خمس از زکات بود. و الا اجماع و قاعده اشتغال و صحیحه علی بن بلال، این‌ها جواب داده شد و اشکال به آن‌ها کاملاً روشن است. عمده دلیل، مسأله بدلیت خمس از زکات بود. آن‌جا عرض کردیم مسأله بدلیت که ما آن را قبول داریم، اصل جایگزینی خمس به جای زکات را ثابت می‌کند. اما اینکه حال که خمس بدل زکات قرار گرفت، همه شرایط و همه خصوصیات خمس هم باید مثل زکات باشد، قابل استفاده نیست. لذا شما می‌بینید در شروط و مصارف، بین خمس و زکات تفاوت وجود دارد. چطور ما با ملاحظه این تفاوت‌ها در یک موردی به صرف اینکه در باب زکات ایمان شرط شده، بگوییم در خمس نیز شرط است؟ لذا دلیلی بر اعتبار ایمان نداریم تا بر اساس آن دلیل در چهارچوب نظر برگزیده و مختار، یک اولویتی را برای مؤمنین نسبت به غیر مؤمنین ثابت کنیم.

سؤال:

استاد: دلیلی که ما می‌گوییم عمومات است که ایمان را نفی می‌کند. اگر این ادله باشد که مساعد اشتغال است. ما دلیل بر اعتبار نداریم. اینکه می‌گوییم «الاصل دلیل حیث لا دلیل»، منظور ما از این دلیل، عمومات قرآن و سنت و روایات است. یعنی عموم آیه که تخصیص به مؤمنین نزده و گفته مطلق یتامی و مساکین و ابناء السبیل. اطلاعات روایات هم همین طور است؛ روایات نیز مطلقه است و در هیچ کدام تقیید به مؤمنین نشده است. وقتی ادله ما عام هستند و دلیلی بر تخصیص و

تقید نداریم، به این عمومات اخذ می‌کنیم. لذا با وجود این عمومات که نافی اعتبار ایمان هستند، دیگر نوبت به اصل اشتغال نمی‌رسد. ما می‌گوییم دلیل بر اعتبار نداریم و از آن طرف دلیل بر عدم اعتبار داریم که عمومات و اطلاعات آیات و روایات هستند که اعتبار ایمان را نفی می‌کند. لذا با وجود این عمومات و اطلاعات، دیگر نوبت به قاعده اشتغال نمی‌رسد.

سؤال:

استاد: آن چیزی که این ادله اقتضا می‌کند، اصل بدلیت است. مقرر مرحوم آقای خویی می‌گوید به ایشان عرض کردم این روایاتی که شما می‌گویید دال بر بدلیت است، این‌ها غیر نقی السند است و با این روایات نمی‌توان بدلیت را اثبات کرد. ایشان جواب داد یک سری روایات دیگر بر این مطلب دلالت می‌کند. بعد تقریب استدلال به روایات دیگر را آورده است. شما همان روایاتی که بدلیت را بیان کرده [چه روایاتی مثل مرسله حماد و روایتی که در تفسیر عیاشی آمده و چه آن چه مقرر محترم در پاورقی از قول مرحوم خویی نقل کرده] ملاحظه کنید، واقعاً ببینید حدود و ثغور بدلیت چیست. یک وقت اصل بدلیت را می‌گویید و به نوعی می‌توان از آن استفاده کرد که همه خصوصیات و اجزاء و شرایط در آن هست، این یک حرف دیگری است. ولی لسان روایاتی که به نوعی بدلیت را می‌رسانند، به نحوی نیست که بگویید در همه خصوصیات اینطور باشد. کأن خداوند متعال و شارع خواسته به جای زکات که مُعد و موضوع برای رفع حاجت فقر می‌باشد یک جایگزینی قرار دهد که شأن و احترام ذریه رسول خدا حفظ شود. بنابراین ما این بدلیت را نمی‌توانیم در همه شروط تعمیم دهیم و بگوییم هر کجا که شک داریم که آیا یک شرطی معتبر است یا خیر، به مبدل‌منه نگاه کنیم و ببینیم اگر آن‌جا این شرط هست، پس در این‌جا هم شرط است.

سؤال:

استاد: طبق مبنای ما، مسأله اعتبار ایمان و حتی اولویت استفاده نمی‌شود. ما می‌گوییم به امام واگذار می‌کنیم و امام هر طور تشخیص داد.

سؤال:

استاد: اگر او در عصر غیبت این شأن را دارد، چرا نتواند؟ شما یک وقت در اصل واگذاری این شأن به او اشکال دارید، این یک بحث دیگر است. اگر پذیرفتیم اختیاراتی که امام معصوم از حیث حکومت و امامت جامعه دارد، این عیناً برای حاکم مسلمین و ولی مسلمین هم هست. قهراً او می‌تواند بر اساس مصلحت این کار را بکند. شرایط زمان و اوضاع دائماً در حال تغییر است. ما نمی‌توانیم به استناد یک رفتاری که امام معصوم (نه از حیث شارعیت) مطابق عصر خودش داشته، بگوییم الان هم همین کار را باید کنیم. این یک جمودی است که قابلیت اداره جامعه و پاسخ‌گویی دین را سلب می‌کند. عرض من این است که اگر ما ادله نیابت و ولایت را در عصر غیبت پذیرفتیم، بالاخره یک کسی باید تشخیص دهد که مصلحت اسلام در چیست. اگر او تشخیص داد که این خمس به یک کافر داده شود، این چه اشکالی دارد؟ اگر او تشخیص داد امروز این خمس به کافر داده شود، نفع آن برای اسلام بیش از این است که به یک مسلمان داده شود. نهایت در این‌جا برآورده شدن حاجت یک فرد است؛ این مهم است و نمی‌خواهم بگویم مهم نیست؛ ولی الأهم و فالأهم کنیم؛ فوقش این است که این سید فقیر مطابق شئون خودش نمی‌تواند زندگی کند. گرفتاری و محرومیت و محدودیت‌هایی دارد. از آن طرف

اگر شما این پول را به یک کافر دادی، مثلاً اثر آن این است که جلوی خونریزی هزار نفر گرفته می‌شود. کدام از این دو مهم‌تر است؟ عقل چه می‌گوید؟ در موارد اهم و مهم، اینکه امر به دست امام داده می‌شود برای این است که او اهم و مهم را تعیین کند و این را در آنچه که اهم است صرف کند. این یک امر عقلایی است و در همه حکومت‌های بشری اینطور است. نمی‌توانیم این را در اسلام کنار بگذاریم. این انصافی که شما می‌گویید اتفاقاً از مؤیدات است. انصاف اقتضا می‌کند که شکم یک سید فقیر سیر شود یا جلوی خونریزی هزار نفر گرفته شود؟

سؤال:

استاد: عرض کردیم که طبق مبنای مشهور این ادله نمی‌تواند اعتبار ایمان را اثبات کند. عمده بدلیت است که معنای آن این نیست که در همه امور و جزئیات و خصوصیات این بدل باید مانند مبدل منه باشد.

مؤید نظر مختار

مؤید آنچه ذکر شد برداشتی است که از برخی روایات می‌شود. ما در باب زکات روایاتی داریم که از اعطاء زکات به مخالفین منع کرده است. یعنی دلالت می‌کند بر اعتبار ایمان در مستحقین زکات. مشهور که قائل به اعتبار ایمان در مستحقین خمس شده‌اند، از همان روایات استمداد کرده‌اند و گفته‌اند چون در باب زکات را روایاتی داریم که دلالت می‌کند بر لزوم اعطاء زکات به مؤمن، پس در خمس نیز که بدل از زکات است، خمس باید به کسی داده شود که شیعه است. در حالی که آن روایات ناظر به آن جایی است که خود مکلف می‌خواهد پردازد. اما اگر قرار باشد امام این را پردازد، این هم مشروط به این باشد که مستحق مؤمن باشد، این از روایات استفاده نمی‌شود. ظاهر آن روایات این است که از امام سؤال کرده که آیا من می‌توانم زکاتم را به غیر مؤمن بدهم؟ آن‌جا بحث از این است که خود مکلف می‌خواهد زکات را پردازد. در جایی که خود مکلف می‌خواهد متصدی شود و زکات را پردازد، ائمه نهی کرده‌اند و گفته‌اند خودت نمی‌توانی به غیر شیعه بدهی. اما اگر امام متصدی این کار باشد، آیا این روایات دلالت بر این می‌کند که امام هم باید این مسأله را رعایت کند که زکات را به غیر شیعه ندهد؟ این از روایات استفاده نمی‌شود.

قرائنی در برخی روایات وجود دارد، از جمله سؤالاتی که از ائمه شده که به استناد این قرائن، می‌توانیم بگوییم این روایات که از آن استفاده می‌شود ایمان در مستحقین زکات معتبر است، مربوط به آن جایی است که خود مکلف می‌خواهد زکات مالش را پردازد. بله، آن‌جا چون افراد نمی‌دانند این پولی که به یک غیر مؤمن می‌دهند چه آثار و ثمراتی دارد و چه مشکلاتی دارد نهی شده، ولی در جایی که امام خودش متصدی این کار است، دیگر جای این نگرانی نیست. وقتی امام خودش می‌خواهد پردازد، این روایات او را مکلف نکرده‌اند به اینکه تو هم باید به غیر مؤمن بدهی.

پس اساساً آن روایاتی که دلالت بر نهی از اعطاء زکات به غیر مؤمن می‌کند، ناظر به اعتبار ایمان در جایی است که مکلف خودش می‌خواهد زکاتش را به فقیر بدهد. اما در جایی که امام متصدی کار است، این روایات ناظر به آن نیست.

به علاوه در برخی روایات تصریح شده که همان کاری که پیامبر و امیرالمؤمنین می‌کردند، امام هم همان کار را می‌کند.

«یصرفه علی عموم المسلمین كما كان يفعل النبي (ص) و امیر المؤمنین (ع)».

پس با این حساب دیگر مسأله اعتبار ایمان مخصوصاً براساس مبنای ما، بلا وجه می‌شود. تازه یک احتمال هم هست که اساساً اگر در روایات نهی شده از اعطاء زکات به مخالفین، این یک حکم ولایی بوده که با توجه به شرایط آن دوران از امام(ع) صادر شده یعنی «لا بما أنه شارع أو مبين للشرع بل بما أنه امام و حاکم». ولو بسط ید نداشتند اما شأن هدایت اجتماع و جامعه را داشتند و می‌توانستند به پیروانشان و مسلمانان یک حکمی را ابلاغ کنند. مثلاً در یک شرایطی امام بما أنه امام به عنوان یک حکم ولایی و حکمی که ناظر به یک شرایط و دوره خاص است، پیروانشان را منع کردند از اعطاء زکات به غیر مؤمنین، اگر این حکم ولایی باشد، نمی‌تواند به عنوان یک حکم شرعی مورد توجه قرار گیرد.

فتحصل مما ذکرنا کله که ایمان در مستحقین خمس معتبر نیست. لذا می‌شود خمس را به مخالفین هم داد. هذا تمام الکلام فی المقام الاول. اما المقام الثانی که بحث از اعتبار عدالت است. آیا عدالت در مستحقین خمس معتبر است؟ در جلسه آینده بحث خواهد شد.

«الحمد لله رب العالمین»